

تاریخ دریافت: ۹۵/۹/۱۱

تاریخ پذیرش: ۹۶/۲/۲۰

بررسی گفتمان مکاشفه در «رساله لوائیح» عین القضاة همدانی

بر اساس رویکرد نقشگرایی

عباسعلی وفايي^۱

فرشته میلادی^۲

چکیده:

«رساله لوائیح» یکی از آثار برگزیده در بستر مکتب عرفانی «کشف و شهود» است که در تبیین «مراتب مکاشفه» نگاشته شده است. در غلبه نظام گفتمانی مسلط بر اثر یعنی «گفتمان عشق شهودی و مکاشفه عیانی»، یکی از رویکردهای گفتمانی متمایز آن را باید در شیوه حضور مشارکین محوری گفتمان در قالب اضلاع سه گانه مثلث عشق جستجو کرد. عین القضاة همدانی با ارائه گفتمانی چندبعدی با محوریت «عاشق»، ارتباط متقابل وی با «معشوق» و واسطه‌گری «عشق»، سعی در بیان «عشق شهودی» با دیدگاه منحصر به فرد و شاعرانه خود دارد. با توجه به هدف غایی مؤلف از عشق شهودی، یعنی «مکاشفه عیانی»، «یکی شدن با معشوق» و در نهایت «فناي افعالی و صفاتی»، آنچه که در مورد عاشق اهمیت دارد «محو، فنا و اتحاد» است. از این رو این مشارک به اقتضای استعداد روحی خود در هر یک از مراتب مکاشفه، حالات عاطفی خاصی را تجربه می‌کند.

در این پژوهش «توصیفی تحلیلی» سعی شده است با تأکید بر دستور نقشگرایی هلیدی، بارزترین حالات عاطفی موجود در متن نسبت به مشارک مرکزی گفتمان، در هر یک از مراتب مکاشفه براساس «التباس» و «تجلی ذات بلاکیف» بررسی شود.

کلید واژه‌ها:

رساله لوائیح، گفتمان مکاشفه، دستور نقشگرایی هالییدی، تربیت غیرمستقیم مرید، حالات عاطفی، فناي افعالی و صفاتی.

^۱ - استاد تمام زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران. نویسنده مسئول:

a_a_vafaie@yahoo.com

^۲ - دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.

پیشگفتار

«رساله لویح» یکی از آثار منسوب به عین‌القضات همدانی است که به شیوه سوانح‌العشاق احمد غزالی در قالب فصل‌های متعدد، به بیان رابطه اضلاع سه‌گانه عشق «عشق، عاشق و معشوق» اختصاص یافته است. با توجه به بسامد واژگانی و ایدئولوژی غالب بر بافت متنی این اثر، «گفتمان عشق شهودی» را باید به عنوان گفتمان غالب این رساله قلمداد کرد.

در تاریخ عرفان اسلامی - ایرانی قرن پنجم دوره‌ای است که دیدگاه عرفا و تصوف در پی تحول برخی از مؤلفه‌های عرفانی از جمله توکل، فقر و خوف از رویکرد زهد و اعراض از دنیا فاصله گرفته و به اندیشه «کشف و شهود» نزدیک شده است. مکاشفه که در عام‌ترین معنای آن با عنوان «تجلی خداوند براساس ذات و صفات» بر عارف مطرح شده، براساس اقتضای حال مخاطب و استعداد روحی وی، مراتب مختلفی دارد که «مکاشفه عیانی و مشاهده» به عنوان غایت آن در نظر گرفته شده است. این مفهوم در رساله لویح از طریق بیانی شاعرانه و متفاوت نسبت به سایر آثار مکتب کشف و شهود، به شیوه‌ای آموزشی و ترغیبی با هدف «تربیت غیرمستقیم مرید» بیان شده است. عین‌القضات همدانی در قالب این رساله با تمرکز بر حالات روحی «عاشق» به عنوان مشارک مرکزی گفتمان، سعی در بیان شرایط، مقدمات و مراحل مکاشفه عیانی دارد. «عاشق» در هر یک از این مراحل در پی غلبه احوالات عرفانی، حالات روحی خاصی را تجربه می‌کند که برخی مربوط به مبادی عشق، تعدادی مربوط به مرحله نفوذ و تسلط عشق و برخی دیگر مربوط به مرحله اتحاد و در نهایت یکی شدن با معشوق هستند.

این پژوهش سعی دارد که حالات عاطفی «عاشق» در مراحل مختلف مکاشفه عیانی از منظر رویکرد نقش‌گرایی هیلیدی در قالب فرانش اندیشگانی مورد مطالعه و بررسی قرار دهد و به این ترتیب مشخص شود که گوینده برای توصیف هر یک از این حالات به کدام یکی از فرآیندهای زبانی و ساختارهای نحوی جملات متمسک شده است تا از این طریق تفاوت کنش‌ها، گفتارها و تصورات «عاشق»، به عنوان ملزومات مکاشفه عیانی در هر یک از حالات عاطفی تعیین شود.

روش پژوهش

روش این پژوهش، رویکرد نقش‌گرایانه هیلیدی در قالب فرانش اندیشگانی و شیوه بکارگیری فرآیندهای زبانی است. هیلیدی در حوزه بافت موقعیتی سه مفهوم را مطرح می‌کند که به تفسیر بافت اجتماعی متن، یعنی محیطی که معنا در آن مبادله می‌شود، کمک می‌کند. این سه مفهوم به ما این امکان را می‌دهد که توصیفی دقیق از ماهیت متن ارائه بدهیم:

۱. گستره سخن: به آنچه روی می‌دهد یا به ماهیت آن کنش اجتماعی اشاره دارد.

۲. منش سخن: به کسی که شرکت می‌کند، به ماهیت مشارکان، به موقعیت و نقش‌های آن‌ها اشاره دارد: چه نوع روابط نقشی میان مشارکان برقرار است.

۳. شیوه سخن: به نقشی که زبان ایفا می‌کند یا به آنچه مشارکان از زبان انتظار دارند که در آن موقعیت برایشان انجام دهد اشاره دارد: که عبارتند از سازمان‌بندی نمادین متن، وضعیت متن و نقش متن در بافت، از جمله نقش کانال: (آیا به صورت شفاهی است یا مکتوب یا ترکیبی از هر دو؟) و وجه بلاغی متن مثلاً آنچه توسط متن با توجه به مقوله‌هایی مثل ترغیب، بازگویی، تعلیمی و مانند آن حاصل می‌شود.

در نظریه زبانی هلیدی، معنا محصول سه فرانش است که هر کدام همزمان و به یک میزان به معنای کل پیام کمک می‌کنند: فرانش بینافردی، اندیشگانی و متنی. هر کدام از این فرانش‌ها از رهگذر یک ساختار فعلیت می‌یابند:

- فرانش اندیشگانی: از رهگذر ساختار گذرایی؛

- فرانش بینافردی: از رهگذر ساختار وجه؛

- فرانش متنی: از رهگذر ساختار آغازگری و یک عامل غیرساختاری به نام انسجام.

پیشینه پژوهش

این مقاله با تکیه بر دستور نقش‌گرایی هلیدی در صدد مطالعه حالات عاطفی مشارکین محوری گفتمان مکاشفه عیانی و عشق شهودی در رساله لوائح عین‌القضات همدانی است. تاکنون پژوهش‌های مختلفی با استفاده از این رویکرد به مطالعه آثار ادبی - عرفانی پرداخته‌اند؛ اما به نظر می‌رسد هیچ یک از این پژوهش‌ها به شیوه بازنمایی حالات عاطفی مشارکین گفتمان و شیوه بکارگیری فرآیندهای زبانی در توصیف هر یک از این حالات توجه نداشته‌اند.

فرانش اندیشگانی: بازنمایی الگوهای تجربه در قالب فرآیندها

هلیدی با الهام از آرای فرث و بیان نظریه نقش‌گرایی، زبان را به عنوان یک سیستم و متأثر از شرایط بیرونی تاریخی و اجتماعی - که از آن با نام بافت یاد می‌کند - توصیف می‌کند. مفاهیمی مثل ساختار، سیستم، بافت، نقش و فرانش از مفاهیم مهم و پایه‌ای این نظریه هستند. هلیدی در مورد نقش دو نظر دارد: یکی نقش‌های دستوری و دیگری نقش‌های زبانی. از نظر او ساختار زبان تحت تأثیر نقش‌هایی است که زبان در بافت ارتباطی و در جهان خارج بر عهده دارد. نقش‌هایی که متعدد هستند و نقش‌های اصلی را با عنوان فرانش از سایر نقش‌ها متمایز می‌کند. وی از سه فرانش اصلی برای بیان تأثیر محیط و دنیای خارج از آن‌ها بهره می‌گیرد: اندیشگانی، بینافردی و متنی.

در دستور نقشگرا فرض بر این است که الگوهای تجربه در قالب فرآیندها^۱ و از طریق فرانتش اندیشگانی^۲ در زبان بازنمایی می‌شوند. از این رو از طریق بررسی فرآیندها موجود در جملات و افعال آنها و در نهایت تعیین بسامد هر یک از انواع آنها، می‌توان از تجارب، تفکرات و دنیای درون نویسنده آگاه شد. سازوکار بیان فرانتش اندیشگانی و تجربی در زبان «نظام گذرایی»^۳ است. نظام-گذرایی واقعیت را به صورت فرآیندهای شش‌گانه (مادی، ذهنی، ربطی، رفتاری، گفتاری و وجودی) بازمی‌نماید. این فرآیندها همراه با شرایط زمانی و مکانی و شرکت‌کننده‌هایی که نقش‌های معنایی مختلفی را به عهده می‌گیرند، به کاربران زبان این امکان را می‌دهند که واقعیت را آگاهانه یا ناخودآگاهانه به شیوه‌های خاصی بازنمایی کنند. هر فرایند سه عنصر دارد: ۱. خود فرآیند، ۲. مشارکین در فرایند، ۳. موقعیت‌های مربوط به فرایند.

مشارکین^۴ فرایند، عناصر دخیل در فرایند هستند که زمان، مکان، شیوه و شرایط فرایند را تعیین می‌کنند. فرآیندها، مشارکین و بستر وقوع رخدادها، معمولاً به ترتیب در قالب گروه‌های فعلی، اسمی و قیدی در دستور زبان بازنمایی می‌شوند. فرآیندها به شش دسته (سه فرایند اصلی و سه فرایند فرعی) تقسیم می‌شوند. معیار تشخیص فرآیندها از یکدیگر، حس مشترک و مشخصه‌های دستوری است. با حس مشترک، رویدادها را تشخیص می‌دهیم و دستور نیز تأییدی برای حس مشترک و تعیین مقوله دستوری است.

۱. فرآیندهای مادی^۵: این فرآیندها بر انجام کاری یا رخداد واقعه‌ای دلالت دارند و اعمالی فیزیکی نظیر ساختن، نوشتن، رفتن، باز کردن و غیره را دربرمی‌گیرند.
۲. فرآیندهای ذهنی^۶: این فرآیندها به تجربه ما از جهان خودآگاه و درونی مربوط هستند و شامل ادراک، شناخت و واکنش‌های ذهنی می‌شوند و از طریق افعالی مانند درک کردن، فکر کردن، خواستن، تصمیم گرفتن، دوست داشتن و ترسیدن بیان می‌شوند.
۳. فرآیندهای رابطه‌ای^۷: فرآیندهایی مربوط به توصیف یا شناسایی و رابطه بین دو مفهوم، با استفاده از افعال ربطی مانند بودن، شدن، به نظر رسیدن، تبدیل شدن و غیره.

1. Process

2. Ideational Metafunction

3. Transitivity System

4. Participants

5. Material Process

6. Mental Process

7. Relational Process

۴. فرآیندهای وجودی: ^۱ وجود داشتن و اتفاق افتادن چیزی از طریق افعالی مانند وجود داشتن.
۵. فرآیندهای رفتاری: ^۲ رفتارهای جسمانی و روانشناختی انسان و افعالی مانند نگاه کردن، گریه کردن، لبخند زدن، نفس کشیدن، آواز خواندن و نشستن.
۶. فرآیندهای کلامی: ^۳ فرایندهایی از نوع «گفتن» و افعالی مانند صحبت کردن، گزارش دادن و پرسیدن (هلیدی، ۱۳۹۳: ۷۶-۷۷). و رک: (پهلوان‌نژاد و زمردیان، ۱۳۸۳: ۶۳).

جهانبینی کشف و شهودی

یکی از مباحث مهم صوفیه که از قرن سوم آغاز شد، سخن از معرفت و مراتب آن است. معرفتی که از تعقل و تفکر حاصل نمی‌شود، بلکه صفای باطنی و دل، موجب رسیدن به آن معرفت است و حاصل معرفت، یقین است و عارف با چشم دل و یقین خداوند را در قلب خود تجربه می‌کند، این تجربه یقینی و کشف خداوند متعال در قلب، غیر از اقرار زبانی و استدلال عقلی است. از همین تجربه‌ها بحث کشف و مکاشفه و شهود به تصوف راه یافت. کشف به معنای رفع حجاب است و آن رفع حجاب از روح برای درک چیزی است که با حواس ظاهری نمی‌توان آن را درک کرد. مکاشفه بر مشاهده نیز اطلاق می‌شود. گفته‌اند سالک بعد از ریاضت و رسیدن به صفای باطن به قدر صفای باطن چشمش (چشم دلش) گشوده می‌شود و حجاب از آن مرتفع می‌گردد. شهود در اصطلاح تصوف و عرفان «مشاهده دیدار حق است به چشم دل و قلب، پس از گذراندن مقامات و درک کیفیات احوال». از این تعاریف چنین دریافت می‌شود که کشف، مرتبه‌ای از معرفت حق تعالی است. راه‌های رسیدن به کشف و شهود در این مکتب را می‌توان چنین جمع‌بندی کرد: مبارزه با امیال نفس و تربیت آن، ترک وابستگی دوجوانی و ترک خودی و منیت. رفع این عوایق طریق جذب کشش آن سویی را هموار می‌کند. در کتاب‌های عارفان، از مراتب کشف با عنوان‌های محاضره، محادثه، مشاهده یا مکاشفه و معاینه^۴، سخن رفته و در برتری هر یک بر دیگری استدلال

^۱. *Existential Process*

^۲. *Behavioral Process*

^۳. *Verbal Process*

^۴ عبدالکریم هوازن قشیری برای کشف سه مرحله تعریف کرده است: «از آن جمله محاضره و مکاشفه و [مشاهده] است. محاضره ابتدا بود و مکاشفت از پس او بود و از پس این هر دو مشاهده بود. محاضرت حاضر آمدن دل بود و بود از تواتر برهان بود، و آن هنوز ورای پرده بود و اگرچه حاضر بود به غلبه سلطان ذکر و از پس آن مکاشفه بود و آن حاضر [بود] به صفت بیان اندر حال بی سبب تأمل دلیل و راه جستن و دواعی شک را بر وی دستی نبود و از نعت غیب بازداشته نبود. پس به از این مشاهده [بود] و آن وجود حق بود چنانکه هیچ تهمت نماند و این آنگاه بود که آسمان سر صافی شود از میغ‌های پوشیده به آفتاب شهود تابنده از برج شرف... پس خداوند محاضره بسته بود به نشانه‌های او و خداوند مکاشفه مبسوط بود به صفات او و خداوند مشاهده به وجود رسیده بود».

شده است. جمع‌بندی آموزه‌های مکتب کشف و شهود، محو صفاتی است بطوری که سالک با دریافت علم‌الیقین و عین‌الیقین ملک‌گونه شود و صفات خداوند متعال، در دل وی ملکه شود و سالک رنگ خدا گیرد. (نک: قشیری، ۱۳۶۱: ۱۱۷-۱۱۸)

مقام «شهود» در اندیشه عین‌القضات

عین‌القضات همدانی از کشف منجر به شهود چنین سخن گفته است: «دریغ از مقام شهود که خبر داد، و خود که تواند خبر دادن؟... باش تا بدان مقام رسی که هفتاد هزار صورت بر تو عرض کنند، هر صورتی بر شکل صورت خود بینی. گویی من خود از این صورت‌ها کدام؟ هفتاد هزار صورت از یک صورت چون ممکن باشد؟ این آن باشد که هفتاد هزار صفت در هر موصوفی و ذاتی درج و ممزوج و متمکن است؛ و هر خاصیتی و صفتی تمثّل کند به صورتی و شخصی شود. مرد چون این همه صفت‌ها بیند، پندارد که خود اوست؛ او نیست، و لیکن از اوست. دریغاً معذوریم که از شناخت حقیقت خود دوریم، و از دیده دل کوریم و از جاده بشریت در گوریم. وقتی پیرم گفت: قدس الله روحه، ای محمد هفتصد بار مصطفی را دیده‌ام و پنداشته بودم که او را می‌بینم. امروز معلوم شد که خود را دیده بودم». (عین‌القضات، ۱۳۷۷: ۲۹۷-۲۹۸).

وی فقر حقیقی را محو صفاتی دانسته است. «مقام تصوف اول زهد باشد و اعراض از جمله موجود، پس صفات حق تعالی صوفی را از همه صفات ذمیمه و بشریت صفا دهد و زاهد و صوفی حقیقی شود؛ آنگاه فقر روی نماید که: «إِذَا تَمَّ الْفَقْرُ فَهُوَ اللَّهُ». در این تعریف ابتدا فقر را استغنا، یا محو افعالی و ترک حلال توصیف کرده و در نهایت فقر حقیقی را محو صفات بشری دانسته که پس از رسیدن به این مقام، سالک به صفات حق تعالی متصف می‌شود، یعنی به بقا نایل می‌شود (نک، عین‌القضات همدانی، ۱۳۷۷: ۱۱۳). این تعریف عین‌القضات از صوفی، همان تعریف بایزید بسطامی از زاهد است: «مَنْ الرَّاهِدُ؟ فَقَالَ هُوَ الْفَقِيرُ وَالْفَقِيرُ هُوَ الصَّوْفِيُّ وَالصَّوْفِيُّ هُوَ اللَّهُ». (عین‌القضات همدانی، ۱۳۶۲: ۳۰۷).

عین‌القضات همدانی قرب را دو سویه دانسته است. به این معنا که هر که تلاش کند و در مسیر باشد، در می‌یابندش! «بدان ای عزیز بزرگوار که اول چیز از مرد طالب و مهمترین مقصود مرید صادق، طلب است و ارادت. یعنی طلب حق و حقیقت؛ پیوسته در راه طلب می‌باشد تا طلب روی بدو نماید. که چون طلب نقاب عزت از روی جمال خود برگیرد و برقع بگشاید، همگی مرد را چنان بغارتند که از مرد طالب چندان بنماند که تمیز کند که او طالب است یا نه. مطلوب او را قبول کند. مَنْ طَلَبَ وَجَدَ وَجَدَ. این حالت باشد».

ترجیح «مشاهده» بر سایر مراتب کشف در دیدگاه عین‌القضات همدانی

عبدالکریم هوازن قشیری برای کشف سه مرحله تعریف کرده است: «از آن جمله محاضره و مکاشفه و [مشاهده] است. محاضره ابتدا بود و مکاشفت از پس او بود و از پس این هر دو مشاهده بود. محاضرت حاضر آمدن دل بود و بود از تواتر برهان بود، و آن هنوز ورای پرده بود و اگرچه حاضر بود به غلبه سلطان ذکر و از پس آن مکاشفه بود و آن حاضر [بود] به صفت بیان اندر حال بی‌سبب تأمل دلیل و راه جستن و دواعی شک را بر وی دستی نبود و از نعت غیب بازداشته نبود. پس به از این مشاهده [بود] و آن وجود حق بود چنانکه هیچ تهمت نماند و این آنگاه بود که آسمان سر صافی شود از میغ‌های پوشیده به آفتاب شهود تابنده از برج شرف... پس خداوند محاضره بسته بود به نشانه‌های او و خداوند مکاشفه مبسوط بود به صفات او و خداوند مشاهده به وجود رسیده بود و شک را آنجا راه نبود». «خداوند محاضره را عقل راه می‌نماید و صاحب مکاشفات را عملش نزدیک کند و خداوند مشاهده را معرفتش محو کند» (قشیری، ۱۳۶۱: ۱۷-۱۸).

هر یک از عرفا در آثار خود یکی از این مراتب را بر دیگری برتر دانسته‌اند. بطوری که افرادی مانند ابونصر سراج در کتاب اللمع و علی بن عثمان هجویری در کشف‌المحجوب، مکاشفه (به معنای حضور) را بر مشاهده و سایر مراتب کشف رجحان داده‌اند. در حالی که عبدالکریم هوازن قشیری در رساله قشیری، احمد غزالی در رساله بحرالحقیقه و قطب‌الدین اردشیر عبادی در صوفی-نامه، مشاهده را از دیگر مراتب کشف برتر دانسته‌اند. (رک: ابونصر سراج، ۱۳۸۲: ۳۷۶)، (هجویری، ۱۳۸۴: ۴۸۶)، (قشیری، ۱۳۶۳: ۱۱۷-۱۱۹)، (احمد غزالی، ۱۳۵۶: ۷۲-۷۷) و (عبادی، ۱۳۶۸: ۱۷۵-۱۷۷).

عین‌القضات همدانی نیز با پیروی از افرادی چون احمد غزالی و اردشیر عبادی، مشاهده را بر سایر مراتب کشف، رجحان داده است.

نگاهی اجمالی به بافت متنی «رساله لوائح» و ساختار فصل‌های آن

«لوائح» مجموعه‌ای از آرای عرفانی عین‌القضات همدانی درباره «عشق، عاشق و معشوق» و ارتباط میان این سه مفهوم است. اگرچه این اثر در ردیف آثار عرفانی قرار دارد نویسنده تلاش کرده تا آن را به گونه‌ای بیان کند که نه به عشق زمینی و نه به عشق الهی نسبت داده شود. البته اصطلاحات عرفانی و مفاهیم مرتبط با عشق الهی بسامد بیشتری در ساختار متنی این رساله دارند. با توجه به رویکرد متفاوت نویسنده و پرهیز وی از پرداختن به مقوله عرفان بطور مطلق، فرم، زبان و ساختار این رساله نسبت به سایر متون عرفانی متمایز است. وجه تمایز اصلی این رساله با سایر متون عرفانی را باید در شیوه نگرش شاعرانه عین‌القضات جستجو کرد. به نظر می‌رسد این شیوه

نگرش تا حدودی ناشی از تقلید وی از شیوه احمد غزالی در سوانح العشاق^۱ است (نک: فقیه ملک مرزبان و جواهری، ۱۳۹۰: ۵۶).

در ساختار فصول متعدد «لوايح» نمی‌توان مرزبندی مشخصی قایل شد؛ زیرا بسیاری از فصل‌ها از لحاظ ساختاری و معنایی با یکدیگر هم‌پوشانی دارند. به این معنا که گاه شاهد فصل‌هایی هستیم که با حروف ربط «اگرچه، تا و غیره» آغاز شده‌اند و از لحاظ دستوری ادامه فصل پیش هستند و گاه نیز تشابه معنایی میان فصل‌ها وجود دارد بطوری که یک مفهوم گاه از طریق تکرار جملات و گاه نیز با شیوه بیانی متفاوت تکرار شده است.

بافت متنی این رساله، با تأکید بر «پیدایش عشق» و «آمیختن آن با روح» آغاز شده است. از این رو در فصل‌های آغازین شاهد بسامد قابل توجه افعالی از قبیل «ظاهر شدن، پدید آمدن، موجود شدن، یکی شدن» و امثال اینها هستیم. در آغاز گفتمان پربسامدترین واژه «عشق» است که با غلبه فرآیندهای رابطه‌ای در ساختار جملات توصیفی معطوف به یکدیگر مورد بازنمایی قرار گرفته است. یکی از ویژگی‌های شاخص جملات در بافت متنی این رساله، حذف افعال به قرینه لفظی است که با هدف آهنگین ساختن کلام و تأثیرگذاری بیشتر بر مخاطب از طریق کلام موسیقایی انجام شد است. از دیدگاه شفیعی کدکنی نثر صوفیه، نثری موسیقایی است و در لحن گفتار نویسندگان این نثرها نوعی خوشنوايي احساس می‌شود؛ اما در نثر عین‌القضات این موسیقی چشمگیرتر به نظر می‌رسد. وی این نظام موسیقایی را در نثر عین‌القضات از جهاتی شبیه نظام ایقاعی حاصل از موسیقی ترتیل در آیات قرآنی می‌داند و اعتقاد دارد که شاید افزونی چشمگیر آمیزش نثر عین‌القضات به آیات قرآنی سبب شده باشد که همان نظام ترتیلی که در آیات وجود دارد در نثر او نیز، ناخودآگاه شکل بگیرد (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۲: ۴۰۰).

شکایت از نارسایی زبان در جهت توصیف عشق و بیان تجربیات عرفانی،^۲ بطور مکرر در رساله لوايح و سایر آثار عین‌القضات از جمله تمهیدات مطرح شده است: «دریغا از عشق چه توان گفت و از عشق چه نشان شاید داد و چه عبارت توان کرد» بر همین اساس یکی از افعال پربسامد در این

^۱ - احمد غزالی در نوشتن سوانح العشاق شیوه جدیدی را در ادبیات فارسی پایه گذاری نموده و کتابهایی چون لوايح عین‌القضات همدانی، لمعات فخرالدین عراقی و لوايح عبدالرحمن جامی به تقلی از کتاب او تدوین شده است (غزالی، ۱۳۵۹: پنج).

^۲ - گزارش و توصیف لحظه‌های رؤیت شده توسط عرفا چه در عالم خواب و چه در عالم بیداری، بسیار دشوار و گاه نیز غیرممکن است. علاوه بر این امکانات محدود زبانی و نارسایی واژه‌ها نیز بر این دشواری می‌افزاید و همواره در برخی از کتب عرفا شمار قابل توجهی از شکوه‌ها و گلایه‌هایی مشاهده می‌شود که ناشی از نارسایی‌ها و محدودیت‌های زبان در انتقال مفاهیم عرفانی و وصف مکاشفات و مشاهدات و تجارب عرفانی آنها است.

فصول از مصدر «ندانستن» است که در کلام مؤلف نشان از تردید و عدم قطعیت دارد.^۱ وی خود را در توصیف زمان پیدایش عشق ناتوان می‌داند و مدام بر عجز و سرگشتگی خود تأکید می‌کند.^۲ بعد از تبیین «پیدایش عشق و آمیختن آن با روح»، مؤلف سعی در «محدود کردن مفهوم عشق» و معرفی عشق مورد نظر خود دارد؛ مفهومی که در اندیشه عین‌القضات ویژگی‌های خاص و متمایزی دارد؛ عشقی که در رابطه با عاشق امیر است و نسبت به معشوق اسیر. به این ترتیب بافت متنی رساله تا انتها بر این رابطه سه طرفه با واسطه‌گری عشق و رابطه متقابل عاشق و معشوق متمرکز شده است.

مخاطب در گفتمان تعلیمی رساله لوائح، مخاطبی عام و نکره است که با نام‌هایی از قبیل «عزیز و درویش» مورد خطاب قرار گرفته است. بطور کلی جملات آغاز گفتمان، جملاتی توصیفی هستند که با هدف تبیین دیدگاه و انتقال اندیشه مؤلف به این مخاطب شکل گرفته‌اند. عین‌القضات با شناختی که از سطح آگاهی و دانش‌زمینه‌ای مخاطب خود دارد، با بهره‌گیری از روش تربیت غیرمستقیم، سعی در تفویض اختیار و قدرت انتخاب به مخاطب دارد، بارزترین نشانه‌های عام بودن مخاطب و محدودیت دانش‌زمینه‌ای وی عبارتند از:

- بسامد محدود افعال امر و نهی؛
- جملات توصیفی کوتاه و پیاپی؛
- ذکر یک اندیشه و بلافاصله بیان علت آن از طریق حروف ربط «زیرا» و «پس»؛
- کاربرد جملات متعدد شرطی از طریق حروف ربط «اگرچه» و «اما»؛
- بهره‌گیری از عناصر بیانی و استدلالی از قبیل تمثیل‌ها و تشبیهات ساده و ملموس؛
- کاربرد روش‌های تأکید «حصر و قصر و تکرار».

بهره‌گیری از زبان تمثیل و تشبیه با هدف «تربیت غیرمستقیم» و «تقویت باورپذیری»

شیوه‌های تربیتی در نزد مشایخ صوفیه متنوع، متفاوت و گاه نیز ابداعی است. هر یک از این

^۱ - چون روح به خاصیت در عشق آویخت عشق از لطافت بدو آمیخت، به قوت آن آویزش و آمیزش میان ایشان اتحاد پدید آمد، ندانم که عشق صفت شد و روح ذات یا عشق ذات شد و روح صفت (۱)

^۲ - عشق غالب شده چون به پرتو انوار معشوق رسید مغلوب شد بدین سبب نتوان دانست که عشق با عاشق ساخته‌تر از آن بود که با معشوق زیرا که عشق بر عاشق امیرست اما در قبضه اقتدار معشوق اسیر است (۱)

مشایخ با توجه به شناخت خود از مرید و مخاطب، روش خاص خود در زمینه تربیت این افراد را برمی‌گزیدند. اگرچه مشایخ صوفیه گاهی از روش‌های مستقیم بهره می‌گرفتند اما با توجه به ذات رم‌آمیز و تأویلی عرفان و تصوف، بنای اصلی در تربیت مریدان توسط مشایخ بر «تربیت غیرمستقیم» استوار بوده است. بهره‌گیری از زبان تمثیل و تشبیه، یکی از روش‌های تربیت غیرمستقیم مرید به شمار می‌رود. کاربرد تمثیل علاوه بر هنری‌تر کردن کلام، موجب افزایش رسانندگی و تأثیر بیشتر بر ذهن مخاطب می‌شود. به این معنا که مخاطب با مثالی زیبا و به صورت غیرمستقیم در ذهن خود میان مطلب ذکر شده و پیام نهفته در آن مشابهت ایجاد می‌کند و پیام آن را به ذهن می‌سپارد. کاربرد تمثیل یکی از راه‌هایی است که می‌تواند معقولات را هر چه بیشتر به ذهن مترقی نزدیک کند و به عبارتی:

«با تمثیل و تشبیه نوعی یادگیری معنی‌دار نیز محقق می‌شود، زیرا دانش‌آموزان اغلب با مثال‌ها و شبهه‌ها آشنا هستند، از این رو با مثال زدن و تشبیه کردن محتوای آموزشی جدید با آموزه‌های پیشین بین آنان رابطه برقرار می‌کنند و یادگیری بهتر و ساده‌تر انجام می‌شود» (حسینی‌زاده، ۱۳۸۹: ۵۹).

در تمام تمثیل‌هایی که در رساله‌ی لواط مشاهده می‌شود، مخاطب «عاشق» است و هدف تعلیم و در نهایت ترغیب وی به انجام کنش‌های مورد نظر مؤلف است.

فرآیندهای غالب در بافت متنی زبان تمثیل رساله لوائح

نوع تمثیل و خطاب آن	فرآیندهای غالب	مصادر فعلی	هدف از کاربرد
شمع و پروانه ^۱ / عاشق	رابطه‌ای، مادی	شدن، مردن، سوختن	فنا‌ی صفاتی عاشق
مور و مکه ^۲ / عاشق	مادی	رفتن، رسیدن	ملازمت شاهباز عشق
سنگ زیرین آسیا ^۳ / عاشق	رابطه‌ای	اضطراب کردن، سوختن	سوختن در نور جمال
هما و سایه افکندن ^۴ / عاشق	مادی، ذهنی	آویختن، دانستن	لزوم ملازمت عشق

تشبیهات بکار رفته نیز بطور کامل خطاب به «عاشق» و از طریق مشبه‌به‌های ملموس «تشبیهات عقلی به حسی» و قابل تصور برای مخاطب مطرح شده‌اند:

- زیرا که چون فراش لا ساحت‌دل از غبار اغیار پاک کند سلطانِ آلا در وی بی‌کیفیتی نزول کند (ص ۳)

- عشق آفتابست، عقل ذره، اگرچه ذره در تاب آفتاب در ظهور آمد؛ اما از کجا او را طاقت آن بود که به خود در پرتو آن نور آید (ص ۱۹)

به کارگیری روش‌های تأکید در جهت القای ذهنیت و افزایش میزان قطعیت در کلام

عنصر بیانی «تأکید» نیز یکی دیگر از سازوکارهای انتقال ذهنیت به مخاطب عام در رساله لوائح است. شاخص‌ترین ابزار تأکیدی عین‌القضات، روش «حصر و قصر» است که در موارد بسیار بعد از

^۱- عاشق را از دوزخ ترسانیدن چنان بود که پروانه دیوانه را به شمع تخویف کردن پروانه در عشق آن می‌میرد که یک بار آتش را دربرگیرد او را همان بس بود که یک زمان آتش شود اگرچه زمان دیگرش از راه خاکستری به در اندازند و نام و نشانش براندازند او ازین باکی ندارد.

^۲- اگر عاشق خواهد که به قوت خود به عالم معشوق رسد محال بود مثال او چنان بود که مورچه از هند قصد مکه کند و به پای ضعیف خود راه بریدن گیرد محال بود که برسد اگر خود را بر بال کبوتری تیز پرنده تپا او را به یک روز به حرکات اجنه مطهره خود به مقصد او رساند وصول او به مقصد او محال نبود، ای برادر تو آن مور ضعیفی که از هند امکان قصد مکه مقدسه کرده اگر به پای ضعیف بشریت سر در بیابان بی‌پایان بیخودی نهی و خواهی که برسی محالست محال بلکه ضلالتست و ضلال.

^۳- اما بعضی اضطراب از نقصان مضطرب در دید آید و بعضی از کمال واجد در نظر نیاید چنانکه سنگ زیرین آسیا که اندر کمال گردش بود در نظر ساکن نماید و تری الجبال تخسبها جامده و هی تمر مرأ لسحاب. چون هستی عاشق در مبادی اشراق نور جمال سوزد لآحرقت سبحات و جبه ما انت هی الیه بصره حرکت یا سکون را در وی درین حال نشان نتوان کرد عجب چون نماند اضطراب که کند هستی عاشق عاریت است و در انتظار مشاهده مانده و بر خود در مانده.

^۴- ای درویش مرغی که از آشیانه ازل پرد جز بر شاخ ابد نشیند او را به چشم عمی گرفته حدوث نتوان دید. پیر من گفتم عشق همای هوای قدمست اگر سایه بر عالم حدوث افکند او را از حد امکان به عالم وجوب رساند و آنچه عشق در تو آویزد دانی که موجب چیست حاضر باش تا بدانی که چون از شاخ ازل در پرواز آید از عالم خود گاه گاه دور افتد چون در تو نگاه کند نشانی یابد از عالم بی‌نشان.

بیان اندیشه و با هدف باورپذیری آن در ذهن مخاطب انجام شده است. کاربرد حصر و قصر در این موارد منجر به ایجاد قطعیت بیشتر در کلام مؤلف شده است. در این جملات که بطور کامل خطاب به «عاشق» بیان شده‌اند، فرآیندهای رابطه‌ای از مصادر «استن، بودن و شدن»، فرآیندهای غالب هستند.

- تا عاشق را در عالم صورت و عالم معنی قبله بود بجز جمال معشوق صادق نبود بلکه اگر به اختیار روی به قبله آرد مشرک بود (۲)

- عاشق گرانمایه سبک‌رو را هر چیز که جز معشوقست حجاب راه معشوقست (۲)

- عشق چون از عاشق هر چیز جز معشوق بود محو کرد (۳)

- عشق خود را در حدقه عاشق جای کند تا روح باصره او را جز به معشوق نگران ندارد (۴۵)

- اگر طالب را قصد عالم لامکان بود، جز بر مرکب تیز تک عشق میسر نشود (۶)

- کمال حسن معشوق جز در آینه عشق نتوان دید (۳۹)

عنصر «تکرار» نیز در بافت متنی رساله لویج در اشکال متنوع و با اهداف خاصی از قبیل «تقویت باورپذیری مخاطب»، «ایضاح بعد از ابهام» و «تأکید بر اندیشه خود» بیان شده است:

- تکرار یک جمله، عبارت یا واژه

- تکرار ساختار نحوی.

فرآیندهای «مادی و رابطه‌ای» ابزار بیان مراحل مشاهده «صفات جلال و جمال حق»

در مرحله مکاشفه آنچه از نظر عین‌القضات اهمیت دارد، مشاهده خداوند براساس صفت جلال و جمال است و شرط اصلی آن واسطه‌گری عشق و لطف و اقبال معشوق نسبت به عاشق است. از این رو مکاشف شدن عاشق در گرو خواست معشوق نهاده شده است. با توجه به این رویکرد معشوق به عنوان یکی از مشارکین اصلی گفتمان، در فرآیندهای مادی کنش‌هایی از قبیل «پرده از جمال برگرفتن، آتش زدن در عاشق و ناظر کردن عاشق به خود» را انجام داده و تحت تأثیر این کنش‌ها، عاشق در فرآیندهای رابطه‌ای حالات «گداختن، لذت بردن، آتش گرفتن و ممتّع شدن» را تجربه می‌کند:

- و آنچه گفته‌اند «الخواص بین عیش و طیش» بدین معنی نزدیک است؛ یعنی ارباب مشاهدات چون به عظمت ذوالجلال مکاشف شوند از هیبت بگدازند و چون استیلاء سلطان شهود و وجود ایشان کمتر شود، از لذت بنازند (ص ۴۶).

- خاصیت عشق هم اینجا از تأثیر فروماند؛ زیرا که تأثیر خاصیت او آن بود که قابل را مستعد

قبول فعل فاعل کند، چون کرد فاعل بر کارست و قابل در دیدارست (ص ۱۴)

- و چون نسیم صبا افضال معشوق، از مهب لطف در وزیدن آید پرده از پیش جمال بگیرد، عشق آتش در تو زند و قصد دگر اول کند تا به کشف جلال متمتع گردد (ص ۳۰)

- باشد که درین مقام معشوق بدو اقبال کند و وجودش قابل دید جمال کند، به جاذبه لطف او را بر در سراق حسن حاضر کند و به خودش در خودش ناظر کند تا بدو بینا شود (ص ۳۲)

آنچه که عین‌القضات بر آن اصرار می‌ورزد، «مکاشفه عیانی» است که شرط اصلی آن در ساختار فرآیندهای مادی و انجام کنش «سوار شدن بر مرکب عشق و سیر عالم لامکان» توسط عاشق بیان شده است:

- لعمری تا مرکب سید عالم صلعم براق بود و حامل او رفرف و برنده او پرنده و گذر از مکان از آن تنگنا بیرون نشد، چون بر مرکب عشق سوار شد و در عالم شوق نامدار شد و به سیر عالم لامکان سربرآورد از مکاشفه عیانی خبر آورد (۶)

«تجلی ذات بلاکیف» نیز از طریق فرآیندهای مادی و رابطه‌ای در ارتباط دوسویه معشوق و عاشق مطرح شده و شرط اصلی آن «بیشعوری» عاشق است:

- در سخنان شیخ ابوعلی فارمدی قدس الله روحه آمده است که چون بنده را در بیشعوری از حدود انسانیت بیرون برند و از عالم ملکیت در آن بیشعوری برتر شود روا بود که انوار تجلی ذات بی‌کیف بر وی افتد اما اگر به مثل کوه بود مندرک گردد و اگر قائم به قوت نبوت بود مؤید به تأیید رسالت بود بمیرد و راه فناء ابد برگردد جَعَلَهُ ذِکْأً وَ خَرَّ مُوسَى صَعْقاً سَرَّاین معنی است. ترغیب عاشق به «درنوردیدن زمان» نیز به عنوان یکی از شروط اصلی گام نهادن به مراحل مشاهده مطرح شده است:

- چنانکه عاشق را ذکر دنیا و آخرت فرو می‌باید گذاشت، نظر هم از ازل و ابد برمی‌باید داشت زیرا که ازل عبارت از اول زمانست و ابد اشارت به آخر زمانست و همت عاشق ماوراء زمانست. ای برادر آن بهتر که عاشق روی دل به حقیقت وجود خود آرد و به یقین داند که حقیقت وجود او زمانی و مکانی نیست (۱۹)

ترجیح کنش‌ها و انتخاب‌های نامطلوب: شرط مکاشفه

یکی از نکات قابل تأمل در ارتباط متقابل عاشق و معشوق، ترغیب غیرمستقیم عاشق از سوی مؤلف، به ترجیح و انجام کنش‌های نامطلوب نسبت به معشوق است. عین‌القضات با تلفیق دیدگاه عارفانه و شاعرانه خود، این ترجیحات ناخوشایند را یکی از شروط مکاشفه قلمداد کرده است:

- ۱- ترجیح نافرمانی از معشوق بر فرمانبرداری از او^۱
- ۲- ترجیح آتش دوزخ بر نعیم بهشت^۲
- ۳- ترجیح فراق معشوق بر وصال او^۳
- ۴- ترجیح جفای معشوق بر وفای او^۴
- ۵- ترجیح جنگ معشوق بر صلح او^۵

بسامد فرآیندهای زبانی در توصیف حالات عاطفی مشارک مرکزی گفتمان «عاشق» در مراتب مختلف مکاشفه

مکاشفه بر اساس حالات مکاشف، به انواع مختلفی از قبیل مکاشفه در خواب و مکاشفه در بیداری تقسیم می‌شود. کشف در بیداری از آشکارترین و معتبرترین مکاشفه‌هاست. محمد غزالی گفته است: «گمان مبر که روزن دل به ملکوت بی‌خواب و بی‌مرگ گشاده نگردد که این چنین نیست، بلکه اگر در بیداری کسی خویشتن را ریاضت کند و دل از دست غضب و شهوت و اخلاق بد این جهان بیرون کند و جای خالی بنشیند و چشم فراز کند و حواس را معطل کند و دل را با عالم ملکوت مناسبت دهد، بدان که الله‌الله بر دوام می‌گوید، به دل، و نه به زبان تا چنان شود که از خویشتن بی‌خبر شود و از همه عالم بی‌خبر شود و از هیچ چیز خبر ندارد مگر از خدای عزوجل، چون چنین شود، اگرچه بیدار بود، آن روزن گشاده شود و آنچه در خواب بینند دیگران، وی در بیداری ببیند و ارواح فرشتگان در صورت‌های نیکو وی را پدیدار آید و پیمبران را دیدن گیرد و از ایشان فایده‌ها یابد و مددها گیرد». (محمد غزالی، ۱۳۵۳: ۳۰). مهمترین مکاشفه در بیداری، دیدار و

^۱ - معشوق عاشق را برای تجربه بر محک فرمان زند و پرده از پیش ارادت بردارد تا او به ما ازابه مکاشف شود هر آینه ترک فرمان بگوید و این بی‌فرمانی از کمال بود نه از نقصان، چنانکه اگر محمود ایاز را گفتی برو به خدمت دیگری مشغول شو و از ما فارغ باش لعمری اگر برفتی و فرمان به جای در رفتن مصیب بودی یا مخطی؟ آنکس که درین مقام فرمانبرداری نماید خام است (ص ۲۲)

^۲ - فردا عاشقان جمال او در بهشت انگشت گزان روند و در دوزخ انگشت زنان روند در بهشت ذکرشان «الْحَنَانُ الْمَنَّانُ» باشد و در دوزخ ذکرشان «الْقَهَّارُ الْجَبَّارُ» باشد زیرا که دانند که قهاری او از نعمت حجاب سازد و رحمت او از آتش بوستان کند. آن را که در آتش به خود مکاشف گرداند فردوس او گردد (ص ۱۱۹) و (نک: ۲۸).

^۳ - آنچه گفته‌اند که عاشق در مقام فراق خوشتر از آنکه در مقام وصال راست است زیرا که در فراق امید وصالست و در وصال بیم هجر، اما با درد فراق ساختن و خود را به خود برانداختن از دید امتناع وصول بود و این از تفرقه خالی نیست (ص ۴۲)

^۴ - و کار به جایی رسد که عاشق چنانکه می‌خواست از شراب وفا مست شود خواهد که از شراب جفا مست شود و در مستی جفا، راه یکساله به روزی بل به ساعتی بتواند رفت (ص ۱۳۰)

^۵ - ای عزیز جنگ معشوق صلح‌آمیز بود و صلح او جنگ‌آمیز، تا طلب مؤید شود و عشق مؤکد گردد و عاشقان کارافتاده دل بیاد داده دانند که در ابتداء عشق جنگ و عتاب و کرشمه و ناز بود تا عشق محکم گردد (۴۴)

سخن گفتن با خدا بی‌واسطه است. برخی از مکاشفات در حالاتی مانند رؤیا و خواب و خیال روی می‌دهد. محمد غزالی از خواب‌های روشن و رمزآمیز نیز سخن گفته و رؤیایها را بر حسب ظرفیت روحی و اشتغال فکری افراد متفاوت دانسته و خواب عارف واصل با سالک مبتدی و اثر آن در روح آنان را متفاوت ارزیابی کرده است. از نمونه‌های مکاشفه عارفان در خواب می‌توان به دیدن خداوند در خواب و سخن گفتن او، دیدن رسول اکرم (ص) در خواب و سخن گفتن با وی، دیدن پیامبران دیگر در خواب، شنیدن از سروش غیبی در خواب و دیدن فرشته در خواب. دیدن ابلیس در خواب، دیدن عاقبت کار مشایخ بعد از مرگ در خواب. اطلاع از رؤیای دیگران، دیدن نور مشایخ، دیدن عارفان در خواب و تأیید احوال در بیداری اشاره کرد (پناهی، ۱۳۹۴: ۱۰۸-۱۳۳).

«عاشق» در گفتمان مکاشفه رساله لواط، «مشارک مرکزی» است که بیشترین بسامد حضور را در ساختار متنی جملات توصیفی به خود اختصاص داده است. وی به تناسب احوال و مقامات عرفانی و استعداد روحی خود، در هر یک از مراحل مکاشفه که اکثر قریب به اتفاق در حالت «مکاشفه در بیداری» شکل گرفته‌اند، حالات متفاوتی را تجربه می‌کند که شاخص‌ترین آنها بنا بر رویکرد مؤلف به مقوله عشق شهودی و مکاشفه عیانی «استغراق، سکوت و فنا» هستند.

- ترس و ریا) نخستین حالتی که بر اثر غلبه عشق، بر عاشق عارض می‌شود، حالت «ترس و ریا» است که گاه در رابطه با خلق، گاه در رابطه با خود و گاه نیز در رابطه با معشوق مطرح شده است. فرآیندهای زبانی در بیان این حالت عاطفی عاشق، در رابطه با هر یک از مشارکین «خود، خلق و معشوق» متفاوت هستند:

بیان حالت «ترس» عاشق در ابتدای عشق از طریق مفهوم «ریا»^۱

ردیف	مشارکین	فرآیندهای غالب	مصادر فعلی	وجه بلاغی متن
۱	عاشق / خلق	کلامی	اظهار کردن، اخبار کردن	تعلیمی
۲	عاشق / عاشق	مادی	برداشتن، پوشیدن، نخروشدن	تعلیمی
۳	عاشق / معشوق	رابطه‌ای	بودن، شدن	تعلیمی

- سکوت و سکون) مراتب مکاشفه، آثار متفاوتی در احوال عارفان متناسب با ظرفیت‌های روحی آنان دارد. یکی از این آثار مقام سکوت و خاموشی پس از شطح عارفان است که عزیزالدین

^۱ - در مبادی عشق، عاشق را ریایی بود با خلق و با خود و با معشوق. اما خلق چنان بود که عشق در دل دارد و برای سقوط جاه اظهار نکند و از آن معنی خفی که چون آتش در باطنش افتاده است کس را اخبار نکند. و ریای با خود چنان بود که عشق را ببخودی شمارد و حال خود از خود بپوشد با نفس جامه صبر درپوشد و از درد نخروشد و ریا با معشوق چنان بود که عشق را از او نماند، در خلأ دیده او چون دیده گریان بود، و در ملاء لبش چون لب برق خندان بود (ص ۷۵).

نسفی آنرا اینگونه توصیف کرده است: «ای درویش! در انتهای این مقام چنان خاموشی و سکوت بر سالک غالب شود که با هیچ کس در هیچ وقت هیچ سخن نگوید مگر که ضرورت باشد و چنان عجز و ناتوانی بر سالک غالب شود که به یقین بداند که ذات و صفات خدای را هیچ کس چنان که ذات و صفات خدایی است ندانست و نخواهد دانست و چنان فراغت و جمعیت بر سالک غالب شود که به یک بار ترک همه چیز و همه کس کند و چنان تفویض و تسلیم بر سالک غالب شود که یک موی سر او را غم هیچ چیز و هیچ کس نماند و خدای را بر بندگان خود دانا و توانا شناسد» (وینسنت لویید، ۱۳۷۸: ۱۸۳).

فرآیندهای رابطه‌ای از مصدر «شدن» ابزار بیان تحول حالت عاطفی عاشق از «سخن گفتن و حرکت» به «سکوت و سکون» هستند:

- و عاشقان کارافتاده دل به باد داده دانند که در ابتداء عشق جنگ و عتاب و کرشمه و ناز بود تا عشق محکم گردد و در میانه ارتکاب اخطار و ناترسیدن از هلاک و تلف مهجه روی نماید و در آخر بی حرکت و سکوت بی گفت و انتظاری جست به حاصل آمد (ص ۴۴).

- هر وارد که قابل را در حرکت درآرد، اگر وارد ضعیف بود حرکت ضعیف بود که در دید آید شطح در سماع نشان آن است و اگر وارد قوی بود در دید نیاید سکون در سماع نشان آنست (ص ۶).

- استغراق) توصیف حالت استغراق، برای مؤلف دشوار است و با عبارت «قصه چه کنم» از آن نام می‌برد. استغراق عاشق در نتیجه مشاهده جمال و جلال محبوب است، مشاهده‌ای که در اثر غلبه شراب سُکر، او را از خود بیخبر کرده و درک او را ربوده است. بسامد چشمگیر فرآیندهای رابطه‌ای در حالت استغراق، نشان از دگرگونی حالت عاشق دارند:

- حاصل چون حصولش در عالم بی‌عیبی بود بلکه او مستغرق شواهد غیبی بود پس خجالت و گداز را و سردرد و ناز را نسبت بدو نتوان کرد زیرا که اگرچه زنده بود اما بی‌جان بود. قصه چه کنم این نماید اما آن بود (۲۰)

- و در سکر شراب مودت ما به مثابتی بود که اگر او را در دریای آتش اندازند مر آنرا به نزدیک وی واقعی نبود و اگر چشمش را به اره‌های قهر پاره‌پاره کنند از آن خبر نیاید و ادراک عالم آن نکند. اما آنکه در مشاهده جمال محبوب بود مستغرق جمال او، او در استغراق از صفات خود فانی بود پس نشانه ذکر او بود و مذکور در سرادق جلال ذاکر خود (۱۲۱).

- فنا و بیخودی) فنا در مفهوم عام آن عبارت از فنای صفات مذموم و اَنصاف به صفات محمود و صفات الهی است که گاهی از آن به مقام فناء فی الله یاد شده است. در دیدگاه هجویری فنای

صفات بشری، بطور کامل ممکن نیست و بیشتر گزارش از فنا در حالت کشف و تجلی و ناهشیاری است چنانکه بایزید از همین فضا، فنا را توصیف کرده است: «از بایزیدی بیرون آمدم، چون مار از پوست. پس نگه کردم: عاشق و معشوق را یکی دیدم که در عالم توحید، همه یکی توان دید و گفت: ندا کردند از من در من که: ای تو، من - یعنی به مقام الفناء فی‌الله رسیدم» (عطار نیشابوری، ۱۳۵۵: ۱۸۹-۱۹۰).

هجویری فنای صفاتی را پذیرفته و فنای ذاتی را محال دانسته: «بنده را در خرابی بنیت هیچ تصرف نیست، اما اندر تبدیل صفت به توفیق حق و تسلیم امر و تبراً از حول و قوت کسبی، تصرف است و به حقیقت چون تسلیم آمد، عصمت یافت و به عصمت حق بنده به حفظ و فنای آفت نزدیکتر بود که به مجاهدت» (هجویری، ۳۱۵-۳۱۴).^۱

عین‌القضات نیز همچون اغلب کشف و شهودی‌ها «خرابی بنیت» یعنی «فنا ذاتی» را نپذیرفته و بر فنای «افعالی و صفاتی» تأکید کرده است. فرآیندهای رابطه‌ای از مصادر «شدن»، در توصیف حالت «فنا و نیستی» نیز ابزار اصلی مؤلف به شمار می‌روند:

- در نظر اول عاشق بیخود شود اگرچه در خواب بود زیرا که شراب مشاهده مردافکن است. هیچکس را طاقت مقاومت او نبود. آنچه اضطراب در وجد از عاشق پدید آید از این معنی بود. اما بعضی اضطراب از نقصان مضطرب در دید آید و بعضی از کمال واجد در نظر نیاید، چنانکه سنگ زیرین آسیا که اندر کمال گردش بود، در نظر ساکن نماید. چون هستی عاشق در مبادی اشراق نور جمال بسوزد، حرکت و سکون را در وی درین حال نشان نتوان کرد (۶۲-۶۳)

- چند گویم ای عزیز چون طلیعه جمال پیدا شود، در قلعه نهاد به قوت بشکند تا محب قصد عالم معشوق کند، آن شنیده باشی که چون مجنون بعد از کمال عشق نظر بر جمال لیلی افکند، هستی او روی به عالم نیستی آورد (ص ۶۳).

تحت تأثیر حالت نیستی و فنا، سایر حالات عاطفی عاشق از حالت ترس و ریا در رابطه با سایر مشارکین، به حالت «بی‌باکی» تغییر می‌یابد:

^۱ - «اندوه ما ابدی است. نه هرگز همت ما مقصود را بیابد و نه کلیت ما نیست گردد اندر دنیا و آخرت»؛ از آنچه یافتن چیزی را مجانست باید و وی جنس نه، و اعتراض از حدیث وی را غفلت باید و درویش غافل نه. پس گرفتاری است فتاده همیشگی، و راهی پیش آمده مشکل، و آن دوستی است با آن که کس را به دیدار وی راه نه، و وصال وی از جنس مقدور خلق نه، و بر فنا تبدیل صورت نه، و بر بقا تغیر روا نه. هرگز فانی باقی شود تا وصلت بود؟ و یا باقی فانی شود تا قربت بود؟ کار دوستان وی از سر به سر تسلی دل را عبارتی مزخرف ساخته و آرام جان را مقامات و منازل و طریق هویدا گردانیده. عبارتشان از خود به خود، مقاماتشان از جنس به جنس و حق - تعالی - منزّه از اوصاف و احوال خلق».

- و چون هستیش در پرتو انوار معشوق روی به نیستی آورد علت برخیزد. عاشق را درین مقام با کسی روی نباید و از لوث ریا بکلی پاک گردد و عیار و بی‌باک گردد. حالات عاطفی عاشق، بعد از فنا و بیخودی نیز دستخوش تغییر می‌شوند. عاشق در این مرحله عنان اختیار از کف داده و تحت تسلط غیرت عشق قرار می‌گیرد. فرآیندهای مادی و کنش‌هایی که در این مرحله به عشق نسبت داده می‌شود، بطور غیرمستقیم حالت فنای عاشق را به تصویر کشیده‌اند:

- چون عاشق به بحر بیخودی گذر کند و در کام نهنگ قهر مقرر کند غیرت عشق به شست قهرش برآورد و در تاب آفتاب بی‌مرادی بدارد تا زهر قهر ننوشد و در هلاک خود نکوشد زیرا که ناز او را نیاز این بکارست. حاصل به هیچ کارش فرومگذارد اگر ملک شود و بر فلک شود به قهرش فرود آرد و همو را برو گمارد تا دمار از نهاد او برآرد و در تاب آفتاب نامرادی بدارد و اگر از وجودش گوی سازد و در میدان بلا اندازد و در حالش به چوگان قهر سرگردان کند و بی‌پا و سرش دوان کند (ص ۱۱).

- پس عاشقان وحدانی اللذات و الصفات باید تا بوحدت او را یابد چنانکه معشوق یکی باشد عاشق هم در یگانگی یکی باید تا هنگام مواصلت چون یکی در یکی ضرب کنی، یکی بود (ص ۱۶)

- تلوین) «تلوین»^۱ یکی از مقاماتی است که عاشق باید در مسیر فنا و یکی شدن باید آن را تجربه کند. تجربه این مقام در گرو «خواستن خود برای معشوق و تحول احوال درونی عاشق» است، این مقام به عنوان لازمه و مقدمه مقام تمکین مطرح شده است. فرآیندهای رابطه‌ای از مصدر «شدن» ابزار توصیف حالات دگرگون شده عاشق در مقام «تلوین» هستند:

- اما آنکه خود را برای معشوق خواهد از بوستان عشق بوی ریاحین صدق به مشام وقتش رسیده بود اگرچه در بدایت کار بود اما طالب اسرار بود باز چون به برخاست درخواست از وجود خود زایل کند و سعادت یگانگی حاصل کند در هودج فناء دوم مقرر سازد پس از غیرت از خود بیخبر شود چون بی‌شعور شود و از غیبت به حضور شود در پرتو آن نور شود لاجرم پروانه‌وار از بقا به فنا راه طلبد و خود را بواسطه عشق بر آتش عدم احساس و بطلان قوت متخیله بسوزد و همانا که این مقام در تلوین بود نه در تمکین (ص ۱۳۴-۱۳۳).

^۱ - هر چه در تلوین عشق از عاشق بشود در تمکین عشق بدل آن بیابد از معشوق. و لیکن نه هر کس بدین مقام رسد، که این مقام بس عالی مقامی است در عشق. و کمال تمکین آن بود که از هستی او چیزی نمانده بود (غزالی، ۱۳۶۹:

- افتقار و نیازمندی) عین‌القضات فقر حقیقی را محو صفاتی دانسته است. «مقام تصوف اول زهد باشد و اعراض از جمله موجود، پس صفات حق تعالی صوفی را از همه صفات ذمیمه و بشریت صفا دهد و زاهد و صوفی حقیقی شود؛ آنگاه فقر روی نماید که: «إِذَا تَمَّ الْفَقْرُ فَهُوَ اللَّهُ». در این تعریف ابتدا فقر را استغنا، یا محو افعالی و ترک حلال توصیف کرده و در نهایت فقر حقیقی را محو صفات بشری دانسته که پس از رسیدن به ذروه این مقام، سالک به صفات حق تعالی متصف می‌شود، یعنی به بقا نایل می‌گردد (عین‌القضات، ۱۳۷۷: ۱۱). بیان حالت فقر و نیاز عاشق، از طریق تمثیل شمع و پروانه و بسامد بالای افعال «سوختن» و ملازمات آن مطرح شده است. فرآیندهای رابطه‌ای در توصیف نیازمندی عاشق و فرآیندهای مادی در مسیر رسیدن به معشوق، در ساختار جملات توصیفی نقش مهمی دارند: «چون حقیقت عشق ظاهر گردد و آفتاب حسن معشوق از افق دلربائی طالع گردد عاشق در پرتو آن نور آید نه معشوق زیرا که پروانه در طلب شمع پرزند تا خود را بسوزد نه شمع در طلب پروانه شود و این معنی از استغنا معشوقست و افتقار عاشق. اما ای عزیز عاشق از سر خود تواند خاست و خود را فدای راه عشق تواند کرد اما معشوق را تعزز و کبریا نگذارد که ملاحظه حال درهم شده عاشق کند عجب او بلاء این و این فدای او و این خواهد که برای او باشد این در حوصله او ننگجد اگرچه بقای پروانه در دوری آتش است اما از کمال عشق طاقت دوری ندارد که در قرب بماند برگ آن ندارد که در بعد بماند این تواند که خود را بسوزد این نتواند که بخود او را برافروزد تواند که در آتش سوزد اما نتواند که آتش شود اما چون راه یابد خود را بی محابا درافکند و مرادش همه آن بود که یکنفس او شود اگر چه در نفس دیگرش براه خاکستری برون اندازد اما از آن باک ندارد الم این بعد در لذت آن قرب مندرج گردد اگر به مثل عاشق را سرمایه عمر در آن صرف شود که یک نفس در عالم اوئی او بار یابد بسیار باشد آنچه شنوده از توکل و تفویض و تسلیم و غیر آن جمله زاد راه است و ساز کار عشق در این عالم العناء فی التَّوْحِيدِ می‌باید تا کاری برآید چیزی را که در فنا باید طلبید تو در بقا طلبی کی یابی؟ آنچه عاشق خود را در نظر معشوق بر دار می‌کند یا نعره به خود برمی‌آرد آن تجلد است و تجاسر و قوت خود نمودن در تحمل بار بلاء او و آن جمله اسباب بُعد است. الحذر الحذر».

- تردید) حالت تردید عاشق در بافت متنی گفتمان مکاشفه، در مبادی عشق در اثر غلبه شوق به وجود آمده است. این حالت در تک‌گویی‌های درونی عاشق در قالب ساختاری روایی و فرآیندهای کلامی بیان شده است:

- عاشقی از کمال شوق و قلق و ضجرت بر در سرای معشوق آمد، حلقه بر سندان زد و در وله

و حیرت افتاد بر ضمیرش گذر کرد که اگر معشوق گوید کیست چه گویم؟ اگر گویم منم گوید ترا با تویی تو در عالم ما بار نیست و در ولایت ما کار نه، و اگر گویم تویی گوید من در هودج کبریاء خود متمکنم و از وجود تو مستغنی، باز شو و در گداز شو (۲۶)

- انکار) در نتیجه سرگردانی و تردید عاشق بر اثر غلبه عشق، حالت عاطفی غالب وی، انکار عشق و قصد ترک آن است. فرآیندهای ذهنی و رابطه‌ای ابزار بیان انکار عشق توسط عاشق هستند.

- گاه بود که عاشق از کثرت درد و قوت ازعاج در بیابان هوا شود و سرگردان گردد تا به حدی که عشق را منکر شود و آن را منکری داند از منکرات و ترک آن را موجب قربت شناسد.

- عجز و ناتوانی) حالت عجز و ناتوانی عاشق، بیش از هر چیز در قالب تمثیل و تشبیهات ساده و ملموس بیان شده است. تنوع فرآیندهای زبانی در ساختار جملات خبری کوتاه و معطوف، یکی از ویژگی‌های تمایز در زمینه توصیف این حالت، نسبت به سایر حالات عاطفی عاشق است؛ فرآیندهای ذهنی در ساختار افعال «مشاهده کردن و خواستن» و فرآیندهای رفتاری «نالیدن» و فرآیندهای مادی «یافتن و مالیدن»:

- عاشق چون عدم استعداد وصول در خود مشاهده کند هر آینه که فراق ابدی تصورش باید کرد و آن درد نامتناهی بود پس بدین جهت عدم خواهد و نیابد، بیچاره پیوسته از درد می‌نالد و جبین بر خاک مذلت می‌مالد (۲۹)

- اگر عاشق خواهد که به قوت خود به عالم معشوق رسد محال بود، مثال او چنان بود که مورچه از هند قصد مکه کند و به پای ضعیف خود راه بریدن گیرد محال بود که برسد... اگر سعادت مساعدت نماید مورچه وجود خود را بر شاهباز که عشق خوانند بر بند که او آنجایی است برای اكمال ناقصان عالم طبیعت اینجایی شده است تا ترا برساند (۲۵)

گاه نیز «حالت عجز و تسلیم بودن عاشق» از طریق کنش‌هایی که به «عشق» نسبت داده می‌شود ترسیم شده است. جملات کوتاه خبری در ساختار فرآیندهای مادی که وجود «عاشق» را به عرصه تاخت و تاز عشق و کنش‌های متناقض او مبدل ساخته است:

- اقبال عشق در ادبار عاشق است، زیرا که اگر عاشق مقبل بود معشوق در هودج عز خودش مسکن سازد و باشد که در اوقات نسیم صبا پرده وصل از پیش جمال براندازد و آنگاه عشق صولت خود بر که راند؟ و حقوق دولت از که ستانند؟ عشق مدبری طلبد روز برگشته و افتاده. خواهد قعر مرادش در کشته تا صولت خود بر او می‌راند و داد خود از او می‌ستانند و گاهیش به لطف می‌خواند و گاهیش به قهر می‌راند گاه تیرباران بلا می‌کند و گاهش نشانه محنت و ولا می‌سازد و گاهیش بر سریر عزت می‌نشانند و گاهیش در دام محنت می‌کشد (ص ۳۳)

- و عاشقان کارافزاده دل به باد داده دانند که در ابتداء عشق جنگ و عتاب و کرشمه و ناز بود تا عشق محکم گردد و در میانه ارتکاب اخطار و ناترسیدن از هلاک و تلف مهجه روی نماید و در آخر بی حرکت و سکوت بی گفت و انتظاری جست به حاصل آمد (ص ۴۴).

- در ولایت عشق حیرت اندر حیرت بود و وله اندر وله. ای برادر در اوان مشاهده معشوق حق وجود عاشق حیرت بود و وله و احتراق (ص ۱۳۵)

- ناگزیری و تسلیم) حالت ناگزیری و تسلیم عاشق از طریق «کنش‌های عشق» و «توصیف خاصیت عشق» مطرح شده است. «عدم اختیار عاشق» نتیجه خاصیت عشق است و عاشق را از آن گریزی نیست. عاشق در این فرآیندها در قالب هدفی مطرح شده است که در ید اختیار مطلق عشق است:

- آنچه عشقه بر شجره می پیچد تا او را از بیخ برمی آرد و ندادت او را در خود می آرد نه از عداوتست و نه از محبت، خود خاصیت او آنست که با هر شجره که دست در مکر آرد او را از بیخ برآورد همچنین عشقه عشق بر شجره نهاد روح عاشق از آن می پیچد تا او را از بیخ هستی برآرد و لطافت او را در خود درآرد زیرا که خاصیت او آنست که با هر که درآمیزد خون او بریزد او را با کس عداوت نیست و محبت هم نه، هر اثر که ظاهر کند به خاصیت وجود کند نه به اختیار و آنکه عاشق را در عشق اختیار نمی ماند سر این معنی است.

- اندوه و سرور) این دو حالت متناقض ناشی از فراق و وصال معشوق هستند که عاشق را گریزی از آنها نیست، خلوت و سکوت از موانع موجود در مسیر وصال هستند که تقدیم ادات نفی و روش حصر و قصر در ساختار فرآیندهای رابطه‌ای ابزار بیانی توصیف این حالات هستند: «عاشق را نه خلوت باید نه صحبت، زیرا که خلوت برای سکوت باید و سکوت عاشق را از قواطع است و صحبت از برای راحت باید و راحت مشتاق را از موانع است و آنچه گفته‌اند که معشوق عاشق پیدا باید و مشتاق شیدا باید سر این معنی است عاشق از فراق به طبع گریزد و در وصل آویزد موجب آنست که فراق دوئی اقتضا کند و وصل یکی یعنی در مقام فراق حصول عاشق در عالم اندوه بود و حصول معشوق در هودج سرور، و این در تفرقه کثرت مشاهده شود و در عشق وحدت باید بل اتحاد و این جز در وصل نبود».

جدول حالات عاطفی «عاشق» و بسامد فرآیندهای زبانی در توصیف آنها

ردیف	حالت عاطفی	فرآیندهای غالب	مصادر فعلی	وجه بلاغی متن
۱	سکوت و سکون	رابطه‌ای	شدن - نمودن	بازگویی - تعلیمی
۲	استغراق	رابطه‌ای	گداختن - بودن	بازگویی - تعلیمی
۳	فنا و بیخودی	رابطه‌ای	شدن - گشتن	بازگویی - ترغیبی
۴	تلوین	رابطه‌ای	شدن	بازگویی - ترغیبی
۵	افتقار و نیازمندی	مادی، رابطه‌ای	رسیدن - سوختن	بازگویی - ترغیبی
۶	تردید	کلامی	گفتن	بازگویی - تعلیمی
۷	انکار	ذهنی	دانستن - شناختن	بازگویی - تعلیمی
۸	عجز و ناتوانی	ذهنی، رفتاری	خواستن - نالیدن	بازگویی - تعلیمی
۹	ناگزیری و تسلیم	مادی	پیچیدن - برآوردن	بازگویی - تعلیمی
۱۰	اندوه و سرور	رابطه‌ای	استن	تعلیمی

غیرت: وجه اشتراک «عشق، عاشق و معشوق»

یکی از مفاهیمی که به موازات مشارکین محوری گفتمان، حضوری پربسامد در بافت متنی رساله‌ی لویح دارد، «مفهوم غیرت» است که در ارتباط با هر یک از اضلاع سه‌گانه مثلث عشق بطور متفاوتی مورد بازنمایی قرار گرفته است. آنچه که از نظر عین‌القضات در مسیر «اتحاد با معشوق» و در نهایت «فنا‌ی عاشق» اهمیت دارد، آتش غیرت معشوق است زیرا:

- راحت عاشق از آن بود که معشوق آتش غیرت برافروزد و جان عاشق را در آن آتش بسوزد زیرا که داند که هر آتش که هست محرق است هرچه بدو دهند بسوزد مگر آتش غیرت که او جز خاشاک مغایرت نسوزد هر که این معنی بداند در عالم وحدت بار یابد.

غیرت عشق نسبت به عاشق کنشگر قهاری است که او را سرگردان و تسلیم می‌کند، غیرت معشوق نیز نسبت به مرکب وجود عاشق عنان گیر است اما غیرت عاشق و نسبت به معشوق زینت و پیرایه است:

- غیرت معشوق زینت عاشق است و غیرت عاشق پیرایه معشوق، اگر غیرت معشوق نباشد عاشق خلیع‌العدار و بی‌قیمت و بی‌مقدار شود و بهر سوی رود اما همیشه غیرت معشوق عنان مرکب وجودش گرفته باشد و بر درگاه معشوق می‌دارد، غیرت معشوق گریبانش گیرد تا دامن خودکامی درکشد و بیخود شود و دم درکشد.

- و روا بود که عشق به حدی برسد که عاشق را غیور کند و در غیرت ناصبور کند دوست او

را دشمن گیرد و دشمن او را دوست دارد عجب نخواهد که کسی نامش بر زبان راند چون خواهد که کسی دیگرش دوست دارد و آنچه شبلی قدس‌الله روحه در نهایت مقامات هر که حق را یاد کردی او سنگی بر دهان او زدی از غیرت سر این معنی است عاشق کی طاقت آن دارد که کسی در محل نظر او شریک شود.

– چون عاشق به بحر بیخودی گذر کند و در کام نهنگ قهر مقرر کند غیرت عشق به شست قهرش برآورد و در تاب آفتاب بی‌مرادی بدارد تا زهر قهر ننوشد و در هلاک خود نکوشد زیرا که ناز او را نیاز این به کارست. حاصل به هیچ کارش فرومگذارد اگر ملک شود و بر فلک شود به قهرش فرود آرد و همو را برو گمارد تا دمار از نهاد او برآرد و در تاب آفتاب نامرادی بدارد و اگر از وجودش گوی سازد و در میدان بلا اندازد و در حالش به چوگان قهر سرگردان کند و بی‌پا و سرش دوان کند (ص ۱۱).

بسامد فرآیندهای مربوط به مفهوم «غیرت» در ارتباط با اضلاع سه‌گانه مثلث عشق

ردیف	مشارکین	فرآیندهای غالب	حالت عاطفی عاشق	مصادر فعلی
۱	عشق / عاشق	مادی	سرگردانی	فرو نگذاشتن، داشتن
۲	عاشق / معشوق	رابطه‌ای	ناصروری	استن
۳	معشوق / عاشق	مادی – رابطه‌ای	بیخودی و سکوت	گرفتن، داشتن، استن

نتیجه‌گیری:

«مکاشفه و مراتب آن» در آثار هر یک از پیشوایان مکتب کشف و شهود از جمله «جلابی هجویری، احمد غزالی، ابونصر سراج، روزبهان بقلی و غیره» به شیوه متفاوتی مورد بازنمایی قرار گرفته است. در این میان شیوه‌های بیانی عین‌القضات همدانی نسبت به سایر این افراد تفاوت بارزی دارد و آن «نگرش شاعرانه‌ی وی» نسبت به این مسأله است. وی در گفتمان مکاشفه رساله لوائح با محوریت «مکاشفه در بیداری»، به مثابه سایر پیشوایان مکتب کشف و شهود بر «فنا‌ی صفاتی و افعالی» و «تجلی ذات بلاکیف» تأکید کرده است. در ساخت کلام آهنگین عین‌القضات هدف القا و ارجاع اندیشه مورد نظر به مخاطب عام است که در مراحل نخستین سیر و سلوک قرار دارد. با توجه به هدف غایی عین‌القضات از عشق شهودی، یعنی «مکاشفه عیانی» و «یکی شدن با معشوق»، آنچه که در مورد عاشق اهمیت دارد «محو، فنا و نیستی» است. از این رو این مشارک به اقتضای استعداد روحی خود باید حالات عاطفی مختلفی را تجربه کند. برخی از این حالات از قبیل «ترس و ریا» مربوط به مادی عشق، گروهی دیگر از قبیل «تردید و انکار» مربوط به مرحله نفوذ و تسلط عشق و بعضی دیگر از قبیل «افتقار و نیستی» مربوط به مرحله پایانی عشق و یکی شدن با معشوق هستند. با

توجه به تنوع این حالات، فرآیندهای زبانی نیز در توصیف هر یک از آنها متفاوت و متنوع هستند. فرآیندهای «رابطه‌ای، مادی، کلامی و ذهنی»، پربسامدترین فرآیندها در زمینه توصیف این حالات هستند. به این معنا که در توصیف حالات «سکوت و سکون»، «استغراق»، «فنا و بیخودی»، «تلوین» و «اندوه و سرور»، فرآیندهای رابطه‌ای و در توصیف حالات «انکار» و «عجز» فرآیندهای ذهنی و در توصیف حالت «تردید»، فرآیندهای کلامی و در توصیف حالت «تسلیم» فرآیندهای مادی، فرآیندهای غالب هستند.

کاربرد چشمگیر تمثیل، تشبیه و روش‌های مختلف تأکید نیز نشان از شناخت صحیح عین-القضات از مخاطب و سطح آگاهی وی دارد. در گفتمان مکاشفه رساله لویح، تمام جملات به صورت آگاهانه و هدفمند به نگارش درآمده‌اند و هیچ نشانی از غلبه حالت عاطفی شور و هیجان ناشی از استغراق در ساختار نحوی جملات وجود ندارد. به این معنا که ویژگی‌هایی از قبیل جملات گسسته، بدون انسجام و منقطع، نبود حروف ربط و تناسب نداشتن زمان افعال که از ویژگی‌های غلبه حالات هیجانی بر مؤلف هستند در گفتمان جایگاهی ندارند.

Archive of SID

منابع و مأخذ:

- ۱- پناهی، مهین، (۱۳۹۴)، تطور مکاتب عرفانی (زهده، کشف و شهود، وحدت وجود)، تهران: روزنه.
- ۲- پهلوان‌نژاد، زمردیان، محمدرضا، رضا، (۱۳۸۳)، تحلیل نحوی- معنایی ساختمان بند ساده در زبان فارسی بر پایه دستور نقش‌گرای نظام‌مند هلیدی، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد (علمی - پژوهشی) - شماره ۱۴۵.
- ۳- حسینی‌زاده، سیدعلی، (۱۳۸۹)، نگرشی بر آموزش، تهران: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- ۴- سراج طوسی، ابونصر، (۱۳۸۲)، اللمع فی التصوف، ترجمه: مهدی محبتی، تهران: اساطیر.
- ۵- شفیعی‌کدکنی، محمدرضا، (۱۳۹۲)، زبان شعر در نثر صوفیه (درآمدی بر سبک‌شناسی نگاه عرفانی)، تهران: سخن.
- ۶- صفایی، علی و دیگران، (۱۳۹۲)، تربیت غیرمستقیم مرید در حکایات عرفانی (با تکیه بر تذکره‌الاولیاء عطار)، مجله علمی - پژوهشی مطالعات عرفانی دانشکده علوم انسانی دانشگاه کاشان، شماره هجدهم، پاییز و زمستان ۱۳۹۲، ص ۸۳-۱۱۲.
- ۷- عبادی، قطب‌الدین بن اردشیر، (۱۳۶۸)، صوفی‌نامه (التصفیة فی احوال‌المتصوفه)، تصحیح: غلامحسین یوسفی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ۸- عطار نیشابوری، (۱۳۵۵)، تذکره‌الاولیاء، تصحیح: محمد استعلامی، تهران: زوار.
- ۹- عین‌القضات همدانی، عبدالله بن محمد، (۱۳۶۲)، نامه‌ها، به اهتمام: علینقی منزوی، عقیف عسیران، با اصلاح: حسین خدیوچم، چ دوم، تهران، مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ۱۰- عین‌القضات همدانی، عبدالله بن محمد، (۱۳۷۷)، لوائح، به تصحیح و تحشیه: رحیم فرمنش، تهران: منوچهری.
- ۱۱- عین‌القضات همدانی، عبدالله بن محمد، (۱۳۷۷)، تمهیدات، مقدمه و تصحیح: عقیف عسیران، تهران: منوچهری.
- ۱۲- غزالی، احمد، (۱۳۵۹)، سوانح، به تصحیح: نصرالله پورجوادی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ۱۳- غزالی، محمد، (۱۳۵۳)، کیمیای سعادت، تصحیح: احمد آرام، چ ۷، تهران، گنجینه.
- ۱۴- فقیه ملک مرزبان، نسرین و جواهری، سپیده (۱۳۹۰)، بررسی ساختار مدور سوانح‌العشاق احمد غزالی، دو فصلنامه علمی - پژوهشی ادبیات عرفانی دانشگاه الزهراء (س)، سال سوم، شماره ۵، پاییز و زمستان ۱۳۹۰، ص ۵۷-۸۱.
- ۱۵- قشیری، ابوالقاسم، (۱۳۶۱) ترجمه رساله قشیریه، تصحیح: بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران، علمی و فرهنگی.
- ۱۶- مستملی بخاری، ابو ابراهیم اسماعیل بن محمد، (۱۳۶۳)، شرح التعرف لمذهب التصوف، با مقدمه و تصحیح و تحشیه: محمد روشن تهران: اساطیر.
- ۱۷- نجم‌الدین رازی، (۱۳۶۶)، مرصادالعباد، تصحیح: محمد امین ریاحی، چ سوم، تهران، انتشارات علمی

فرهنگی.

- ۱۸- وینسنت، لوید و ریجون، جان، (۱۳۷۸)، عزیز نسفی، ترجمه: مجالدین کیوانی، تهران: نشر مرکز.
- ۱۹- هجویری، علی بن عثمان، (۱۳۸۴)، کشف‌المحجوب، تصحیح: محمود عابدی، چ ۳، تهران: سروش.
- ۲۰- هلیدی، ام ای کی و حسن، رقیه، (۱۳۹۳)، زبان، بافت و متن «ابعاد زبان از منظر نشانه‌شناسی اجتماعی»، برگردان: محسن نوبخت، تهران: سیاه‌رود.

Archive of SID

The Study of Revelation Discourse in Resaleh Lavayeh by Einolghozat Hamedani Based on Role-Play Approach

Abbassali Vafae
Fereshteh Miladi

Abstract:

Resaleh Lavayeh is an elected work in the mystical school of "revelation" which is written to explain the "stages of revelation". In the domination of discourse system on a work, that is, "discourse of intuitive love and objective revelation", one of its distinguished discourse approaches should be found in the way of the discourse participants in the form of the three-fold sides of the love triangle. By presenting a multidimensional discourse revolving around "lover", his interrelationship with "beloved" and the intermediation of "love", Einolghozat Hamedani attempts to explain "intuitive love" in his unique and poetic point of view. To create a musical discourse for Einolghozat, the aim is infuse and refer the desired idea onto the public audience that is at the primitive stage of spiritual journey. With reference to the ultimate goal of the author concerning the intuitive love, that is, "objective revelation", "oneness with beloved", and eventually "annihilation of existence and attributes", what matters about lover is "obliteration, annihilation, and unity". Thus, regarding his spiritual talent, at any stages of revelation, the participant experiences exclusive emotional feelings. Some of these feelings including "fear and insincerity" related to the elements of love, some other ones such as "doubt and denial" concerning the stage of influence and domination of love, and some others including "impoverishment and nonexistence" relates to the final stage of love and oneness with the beloved. In this descriptive analytic research it is attempted that while emphasizing the Halliday's role-play grammar, the most explicit emotional feelings available in a text as per the central participant in a discourse could be studied in any of the stages of revelation on the basis of "infusion" and "manifestation of implicit nature". Due to the versatility of feelings, the linguistic process to explain them is different and versatile. The "communicative, materialistic, and verbal" processes are the most frequent ones in terms of explaining these feelings. Enjoying allegory, simile, and various replications are major tools by Einolghozat concerning transfer of his perceptions to primitive and public audience, at the level of statement, sentences, and grammatical structures.

Key words: *Resaleh Lavayeh, Revelation discourse, Halliday's role-play grammar, indirect rearing of follower, Emotional feelings, annihilation of existence and attributes.*